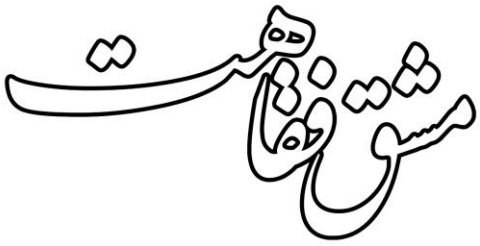
بسم الله الرحمن الرحیم


مشق فقاهت

**دوفصلنامهٔ علمی ـ تخصّصی**
**سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۵**

صاحب امتیاز: **مدرسه عالی حوزوی ائمه اطهار علیهم‌السلام**
مدیر مسئول: **محمدرضا فاضل کاشانی**
سردبیر: **محمدعلی قاسمی**
مدیر تحریریّه: **حامد اسدی**

**هیئت تحریریّه (به ترتیب حروف الفبا):**
**علی اسلامی‌فر / حامد اسدی / سیدجواد حسینی گرگانی**
**حامد خادم الذاکرین / احمدرضا خسروی**
**محمّدعلی قاسمی / محمدرضا فاضل کاشانی**

مدیر اجرایی: حامد خادم الذاکرین
ویراستار: مجتبی شیخی
مترجم (انگلیسی) و (عربی): مجتبی شیخی
طرّاح جلد: حمیدرضا پورحسین
صفحه‌آرا: صفرعلی اخلاقی

**نشانی: قم، میدان معلّم، مرکز فقهی ائمّه اطهار علیهم‌السلام، دفتر دوفصلنامهٔ مشق فقاهت**
**تلفن: ۳۷۷۴۹۴۹۴ـ۰۲۵ ـ دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ـ۰۲۵**
**قیمت: ۱۵۰۰۰۰۰ ریال**

# Reassessing the Authority of the Principle of Certainty and the Scope of Its Validation of Legal Effects in Imāmī Shiʿi Jurisprudence: Its Relationship with Istiṣḥāb and the Principles of Completion and Passage

*Sayyid Nima Norouzi* [1]

## Abstract

In Imāmī legal theory, the principle of certainty (*qāʿidat al-yaqīn*), concerning retroactive doubt (*al-shakk al-sārī*), differs fundamentally from *istiṣḥāb* (the presumption of continuity). In *istiṣḥāb*, doubt concerns the continued existence of what was previously certain, whereas under the principle of certainty, doubt extends to the original establishment of the earlier certainty or its basis. Employing an analytical method grounded in a comprehensive examination of sources, this study investigates the principle's authority and the scope of its effects through analysis of textual meaning and chains of transmission. The findings indicate that the well-known narrations concerning *istiṣḥāb* generally pertain specifically to that principle, although the narration transmitted by al-Ṣadūq may support application to retroactive doubt. An independent basis for this conclusion is that the apparent meaning of "let him proceed on the basis of his certainty" is incompatible with the absence of present certainty, since an instruction to act on certainty presupposes its current existence. The narration must therefore be understood as validating the effects already arising from earlier certainty: the instruction to proceed preserves effects established when that certainty existed, rather than requiring reliance on present certainty. This interpretation is supported by the contextual indication "for doubt does not invalidate certainty" and by established rational practice. Given difficulties concerning textual meaning and transmission, and the impossibility of directing the instruction toward presently existing certainty, the defensible reading is a minimal one: validating the effects of earlier certainty and past acts, without establishing the underlying reality or generating future effects.

سال چهارم | شماره هفتم
بهار و تابستان ۱۴۰۵

1. Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Sciences and Islamic Knowledge, Al-Mustafa International University; Advanced (*Khārij*) Studies, Qom Seminary, Qom, Iran; n.nima1376@gmail.com

Where the principle and *istiṣḥāb* potentially overlap, retroactive doubt leaves *istiṣḥāb* without its requisite subject matter, because it eliminates certainty regarding the initial occurrence. The principle's relationship with the principles of completion (*qāʿidat al-farāgh*) and passage (*qāʿidat al-tajāwuz*) is closer to *wurūd* (elimination of another rule's subject matter) or *takhṣīṣ* (specification of its scope) than to conflict, since these principles eliminate legally operative doubt as a subject matter. The principle's authority is limited by factors including the dissolution of certainty, changes in the subject matter, legally binding indeterminate knowledge (*ʿilm ijmālī*), excessive doubt, conflict with an authoritative evidentiary indicator (*amārah*), and the lack of authority of its non-direct implications.

**Keywords:** principle of certainty; retroactive doubt; *istiṣḥāb*; principle of completion; principle of passage.

دوفصلنامهٔ علمی ـ تخصّصی
سال چهارم، شماره هفتم (بهار و تابستان ۱۴۰۵)
تاریخ ارسال: ۱۴۰۵/۰۱/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

# بازخوانی حجیّت قاعدهٔ یقین و حدود امضای آثار آن در فقه امامیه با تأکید بر نسبت آن با استصحاب و قاعده فراغ و تجاوز

**سید نیما نوروزی**[۱]

**چکیده**

قاعده یقین (شک ساری) در اصول امامیه از استصحاب تفاوت بنیادین دارد: در استصحاب شک به بقای متیقن تعلق می‌گیرد، اما در قاعده یقین تردید به اصل تحقق یقین سابق یا منشأ آن سرایت می‌کند. پژوهش پیش‌رو با روش تحلیلی ـ تتبعی و واکاوی دلالی و سندی، حجیّت و حدود آثار قاعده را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد روایات مشهور استصحاب غالباً منصرف به همان باب‌اند، هرچند روایت صدوق قابلیت استناد به شک ساری را دارد. مبنای مستقل این نتیجه آن است که ظهور «فلیمض علی یقینه» با فرض فقدان یقین فعلی سازگار نیست؛ زیرا امر به بناگذاری بر یقین، متوقف بر یقین بالفعل است. ازاین‌رو باید روایت را بر امضای آثار مترتب بر یقین سابق حمل کرد؛ یعنی امر به مضی، دستور به حفظ آثاری است که در زمان یقین سابق بر آن مترتب شده بود، نه بناگذاری بر یقین فعلی. این حمل مستند به قرینه «فإن الشک لا ینقض الیقین» و سیره عقلایی است. به‌دلیل اشکالات دلالی و سندی و عدم امکان تعلق امر به یقین بالفعل، قرائت مقبول تفسیر حداقلی است: امضای آثار یقین سابق و تصحیح اعمال گذشته، نه اثبات واقع و نه تولید اثر برای آینده. در موارد اجتماع، نسبت آن با استصحاب در فرض شک ساری فقدان موضوع است؛ زیرا شک ساری، یقین به حدوث را از میان می‌برد. نسبت آن با فراغ و تجاوز به «ورود» یا «تخصیص» نزدیک‌تر است تا تعارض؛ زیرا این قواعد موضوع شک مؤثر را منتفی می‌سازند. قلمرو حجیّت قاعده به عوارضی چون انحلال یقین، تبدیل موضوع، علم اجمالی منجز، کثرت شک، تعارض با اماره معتبر و عدم حجیّت مثبتات محدود می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** قاعده یقین، شک ساری، استصحاب، قاعده فراغ، قاعده تجاوز.

---

۱. گروه فقه و حقوق، دانشکده علوم و معارف، جامعه المصطفی العالمیه سطح خارج، حوزه علمیه قم، قم الشریف، ایران. n.nima1376@gmail.com

## مقدمه

در نظام استنباط فقیه امامیّه، پس از استفراغ وسع در ادلّه اجتهادی، نوبت به ادلّهٔ فقاهتی و اصول عملیّه می‌رسد. در این میان، «استصحاب» به اعتبار ابتناء بر «یقین سابق و شک لاحق» جایگاهی کانونی دارد. در حاشیه همین بحث، عنوانی هم‌سنخ مطرح می‌شود که از آن به «شکّ ساری» یا «قاعده یقین» یاد می‌کنند؛ قاعده‌ای که اگرچه در ظاهر با استصحاب هم‌خانواده است، اما به لحاظ موضوع و سازوکار جریان، صورت دیگری دارد و همین تفاوت، منشأ اختلافات دلالی و ثمرات فقهی در مقام فتوا شده است (خویی، ۱٤۱۷– الف، ص۷۸؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۸). از این‌رو، تنقیح دقیق محلّ نزاع و تعیین حدود «حجیّت» قاعده یقین، مقدّمه لازم برای داوری روشمند در این باب است.

قاعده یقین در تقریر مشهور، ناظر به جایی است که مکلف در گذشته نسبت به امری «یقین» داشته است، اما در زمان لاحق نسبت به همان یقین پیشین دچار تزلزل می‌شود؛ به بیان اصولی، شکّ لاحق به «اصل یقین سابق» سرایت می‌کند، نه آنکه صرفاً در «بقاء متیقّن» تردید پدید آید. از همین‌جا فرق جوهری آن با استصحاب روشن می‌شود؛ زیرا در استصحاب، یقین فعلی محفوظ است و شک در استمرار متعلق آن است، اما در قاعده یقین، خود یقین سابق در معرض زوال قرار می‌گیرد و این پرسش پیش می‌آید که آیا شارع می‌تواند مکلف را به «امضاء آثار» یقین سابق در فرض تزلزل لاحق ملزم سازد یا نه (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ص۷۸). بنابراین، بحث از قاعده یقین، در بنیاد خود بحث از «اعتبار دادن به آثار مترتب بر یقین سابق» است، نه لزوماً احیای یقین یا اثبات واقع بما هو واقع (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۱).

اهمیت این بحث از آن روست که پذیرش یا عدم پذیرش حجیّت قاعده یقین، تنها نزاعی لفظی در کنار استصحاب نیست؛ بلکه در مقام عمل، به بازشناسی تکلیف فعلی و تعیین وضعیت اعمال گذشته می‌انجامد. اگر قاعده یقین حجت دانسته شود، دست‌کم در تفسیر حداقلی، مقتضای آن «بی‌اثر کردن شک لاحق ساری» و «امضاء آثار سابق» خواهد بود (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲؛ خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦)؛ یعنی مکلف نمی‌تواند صرف تردید متأخر نسبت به تحقق یقین پیشین را

دستاویز نقض آثار شرعی مترتب بر آن قرار دهد، مگر آنکه دلیل اقوی یا اماره معتبر برخلاف قائم شود (خویی، ۱٤۱۷- الف، ص۷۸؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲؛ ملکی و ساجدی، ۱٤۰۱، صص۳۸۰-۳۸٦). در مقابل، اگر حجیّت آن نفی گردد، قهراً دایرهٔ کارکرد به استصحاب و قواعد دیگری چون فراغ و تجاوز محدود می‌شود و بسیاری از فروعی که در آنها «تزلزل در اصل یقین» رخ می‌دهد ، نیازمند بازسازی بر اساس اصول دیگر خواهد بود (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦).

مسیر متعارف اثبات حجیّت قاعدهٔ یقین عمدتاً بر استظهار از برخی روایات مشهور در باب استصحاب و تحلیل نسبت آن با ادلّهٔ «لا تنقض الیقین بالشک» استوار است. در این میان، روایت منقول از صدوق از امیرالمؤمنین﵇ با عبارت «من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه فإنّ الشک لا ینقض الیقین» در کانون استدلال‌ها قرار گرفته و محلّ بحث واقع شده است (صدوق، ۱٤۰۳، ص٦۱۹). نزاع اصلی در اینجا آن است که آیا این تعبیر ناظر به شک در بقای متیقّن (موضوع استصحاب) است، یا اینکه به قرینه «کان» و ساختار جمله، ظهور در سبق زمان یقین بر زمان شک و بالتبع قابلیت حمل بر قاعده یقین دارد (خویی، ۱٤۱۷- الف، ص۷۷). افزون بر این، بحث از میزان اتکاء به این نقل و چگونگی برآورد سندی آن نیز در تثبیت یا تضعیف حجیّت قاعده یقین نقش تعیین‌کننده دارد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۷۱؛ خویی، ۱٤۱۷- الف، ص۷۹).

در کنار این مسیر، برخی اصولیان کوشیده‌اند قلمرو قاعده یقین را با قواعد هم‌جنس، خصوصاً قاعده فراغ و تجاوز، نسبت‌سنجی کنند تا روشن شود آیا می‌توان از منطق حاکم بر آن قواعد، برای تقویت حجیّت قاعده یقین ـ دست‌کم در برخی ابواب ـ مدد گرفت یا نه. روایات فراغ و تجاوز، بنابر مشهور، در مقام «حکم به صحّت» یا «الحاق مشکوک به صحیح» پس از خروج از محل، کارکرد دارند و از همین‌جا احتمال داده شده است که شارع در مواردی، شک لاحق را نسبت به مبنای اطمینان سابق بی‌اعتبار شمرده باشد (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). بااین‌همه، جریان این قواعد در باب عبادات و افعال، و محدودیت‌های موضوعی آنها، مانع از آن است که بدون تحلیل دقیق، به‌سادگی آنها را مستند عامّ حجیّت قاعده یقین قرار دهیم؛

چنان‌که برخی اصولیان نیز بر همین تفکیک و لزوم پرهیز از خلط مفهومی تأکید دارند (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ حائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص۲۲۰).

بر این اساس، مسئلهٔ اصلی مقاله حاضر این است: «حجیّت قاعده یقین در فقه امامیه بر چه مبانی و ادله‌ای استوار است و حدود جریان آن تا کجاست؟» پرسش تابع آن است که «در موارد اجتماع، نسبت آن با استصحاب و قواعد فراغ و تجاوز چگونه تنظیم می‌شود: حکومت، ورود، تخصیص یا تعارض؟» روش تحقیق، تحلیلی ـ تتبّعی است و بر واکاوی دلالی نصوص، استظهار عرفی و در حدّ لزوم، ارزیابی سندی نقل‌های مورد استناد مبتنی است (صدوق، ۱٤۱۳،ج ۲، ص٦۱۹؛ خویی، ۱٤۱۷- الف، ص۷۷). در نهایت، غایت مقاله آن است که ضمن ارائه تقریری منقّح از «موضوع» قاعده یقین، «آثار» (امضاء آثار یقین سابق) و «عوارض داخل بر حجیّت» (مانند تعارض با اماره معتبر، انهدام موضوع، یا تداخل با قواعد هم‌جنس) را صورت‌بندی کند تا کارکرد آن در مقام افتاء و تطبیق، به شکلی روشمند و قابل دفاع روشن شود.

سال چهارم | شماره هفتم
بهار و تابستان ۱۴۰۵

## ۱. مفهوم‌شناسی در حدود موضوع

در ادامه، مفاهیم مرتبط با موضوع پژوهش بررسی می‌شود.

### ۱ـ۱. تعریف قاعده یقین

قاعده یقین در اصطلاح مشهور اصولیان امامیه ناظر به فرضی است که مکلف در زمان گذشته نسبت به امری جزم داشته و آثار شرعی یا عقلایی مترتب بر آن را جاری کرده است، ولی در زمان بعد تردیدی پدید می‌آید که به «اصل تحقق آن یقین سابق» یا به «مبنای حصول آن» بازمی‌گردد. ازاین‌رو، موضوع بحث نه شک در بقای متیقّن، بلکه شک در خود یقین سابق است؛ یعنی مکلف اکنون نسبت به اینکه آن جزم پیشین حقیقتاً یقین بوده یا ناشی از وهم، غفلت یا خطای منشأ بوده است، مردد می‌شود (خویی، ۱٤۱۷- الف، ج٤، ص۷۸). در این چارچوب، قاعده یقین را می‌توان به‌نحو منقّح چنین صورت‌بندی کرد: آیا شارع، در فرضی که شک لاحق به تحقق یقین سابق سرایت کرده، آثار شرعی مترتب بر آن یقین مفروض را امضا می‌کند یا نه.

این پرسش، حقیقتاً به «حجیّت» بازمی‌گردد؛ زیرا اگر تزلزل لاحق موجب انهدام موضوع یقین شود، جعل حجیّت برای چیزی که بالفعل در دست مکلف نیست، محتاج تقریر دقیق است. از همین منظر، برخی از اصولیان در امکان تعلّق نهی از نقض یا امر به مضیّ در چنین فرضی مناقشه کرده‌اند و گفته‌اند امر به مضیّ وقتی معقول است که یقین فعلی محفوظ باشد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ آشتیانی، ۱٤۰۳، ج۳، ص ۹۸). بااین‌همه، دقت در سیره عقلایی و مناسبات حکم و موضوع نشان می‌دهد که حتی در فرض تزلزل لاحق، گاه عقلاء نسبت به آثار گذشته مبتنی بر قطع سابق، بنای بر ابقا دارند؛ به‌ویژه جایی که نقض آثار، مستلزم اختلال در روابط و معاملات و نظم عرفی است. بحث اصولی در این نقطه متمرکز می‌شود که آیا این بنای عقلایی به نحو معتبر قابل امضاست یا ادله شرعی آن را محدود می‌کند. بنابراین، تعریف قاعده یقین باید هم «موضوع» را روشن کند و هم «ثمره» را به نحو قابل دفاع در مقام فتوا تعیین نماید (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲).

### ۲ـ۱. ارکان قاعده یقین: یقین سابق، شک لاحق و سرایت شک

مشرق مهارت
سال چهارم | شماره هفتم
بهار و تابستان ۱۴۰۵

رکن نخست قاعده یقین، تحقق یقین سابق است؛ یعنی مکلف در زمانی گذشته نسبت به امری قطع داشته و بر اساس آن، امتثال، ترک یا ترتیب اثر کرده است. اهمیت این رکن از آن جهت است که موضوع هرگونه امضا، همان سیره عملی مبتنی بر قطع است؛ پس اگر از آغاز قطع به‌معنای مصطلح محقق نشده باشد و صرف گمان قوی یا اطمینان سست بوده باشد، قاعده یقین از باب سالبه به انتفای موضوع منتفی می‌شود (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰).

رکن دوم شک لاحق است؛ لکن شک لاحق در اینجا به بقای متیقّن تعلق نمی‌گیرد، بلکه به تحقق یقین سابق یا به منشأ آن برمی‌گردد؛ ازاین‌رو به آن شک ساری گفته‌اند. در حقیقت، مکلف اکنون احتمال می‌دهد که یقین گذشته مبتنی بر خطای حس، نقل یا غفلت بوده است؛ همین احتمال جزم گذشته را از حیث کاشفیت یا از حیث قابلیت اتکا متزلزل می‌کند. نقش این رکن در مقام استنباط آن است که تعیین می‌کند آیا ادله‌ای مانند «لا تنقض الیقین بالشک» اصلاً چنین فرضی

را دربرمی‌گیرند یا منصرف به شک در بقا است (خویی، ۱٤۱۷- الف، ج٤، ص۷۷).

رکن سوم کیفیت سرایت است؛ زیرا سرایت شک مراتبی دارد. گاه تردید به حدی است که عرفاً می‌گوید یقین گذشته از اساس محقّق نبوده و مکلف در جهل مرکّب بوده است؛ گاه نیز تردید در حد احتمال ضعیفی است که عرفاً به‌عنوان «وسوسه» یا «شک غیر معتدّ به» تلقی می‌شود. این تمایز در قلمرو حجیّت اثر مستقیم دارد؛ چراکه در مرتبه نخست، دعوی امضا با مشکل انهدام موضوع مواجه است و در مرتبه دوم، می‌توان از راه ارتکاز عقلایی یا ادله خاص، حکم به عدم اعتنا را توجیه کرد (حائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص۲۲۰).

### ۱-۲-۱. تمایز قاعده یقین از استصحاب

تمایز اصلی قاعده یقین و استصحاب در متعلّق شک است. در استصحاب، یقین به حدوث متیقّن محفوظ است و شک لاحق در بقای آن پدید می‌آید؛ پس شارع از نقض یقین به شک نهی می‌کند و مکلف را بر ابقای حالت سابق ملزم می‌سازد. اما در قاعده یقین، شک لاحق ناظر به اصل تحقق یقین سابق است و مکلف اکنون نسبت به اینکه آنچه پیش‌تر به‌عنوان یقین می‌پنداشت واقعاً یقین بوده است یا نه، تردید دارد. بنابراین، هرچند هر دو عنوان بر «یقین سابق و شک لاحق» می‌چرخند، اختلافشان اختلاف در حقیقت موضوع است نه صرف اختلاف در تعبیر (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦؛ خویی، ۱٤۱۷- الف، ج٤، ص۷۸). از جهت فنی، در استصحاب معیار، سبق زمان متیقّن بر زمان مشکوک است و یقین فعلی به حدوث شرط جریان به شمار می‌رود. در مقابل، در قاعده یقین، سبق زمان یقین بر زمان شک مطرح می‌شود، ولی همین ویژگی سبب مناقشه می‌گردد؛ زیرا اگر شک لاحق به یقین سرایت کند، آیا یقین فعلی باقی می‌ماند تا متعلّق نهی از نقض قرار گیرد؟ این همان اشکالی است که گروهی از اصولیان آن را مانع از اثبات حجیّت مستقل برای قاعده یقین دانسته‌اند (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰). ثمرهٔ فقهی این تمایز در مقام عمل نیز روشن است. در استصحاب، مکلف بر اساس اصل، تکلیف فعلی را بر بقای حالت سابق بنا می‌گذارد؛ مانند بقای طهارت یا بقای ملکیت. اما در قاعده یقین، کانون ثمره غالباً به «امضای آثار گذشته» بازمی‌گردد؛ یعنی تعیین می‌کند آیا می‌توان اعمال

انجام‌شده بر مبنای قطع سابق را صحیح و معتبر دانست یا باید به جهت تزلزل لاحق، آثار را از نو ارزیابی کرد. پس خلط این دو باب، به اختلال در تنظیم ادله و نیز آشفتگی در فروع فقهی می‌انجامد (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲).

### ۲ـ۲ـ۱. تمایز قاعده یقین از قاعده فراغ و تجاوز

قاعده‌های فراغ و تجاوز از قواعد ممضات شرعیه‌اند که غالباً در افعال مکلف، به‌ویژه عبادات، جریان دارند و مفادشان عدم اعتنا به شک پس از خروج از محل است. در قاعده فراغ، پس از اتمام عمل، شک در صحت آن مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد و عمل صحیح فرض می‌شود. در قاعده تجاوز نیز پس از تجاوز از محل جزء یا شرط، شک نسبت به اتیان آن جزء یا شرط ملغی می‌گردد. پس موضوع این دو قاعده، «شک در فعل» پس از تحقّق عنوان فراغ یا تجاوز است، نه شک در تحقّق یقین سابق (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). به لحاظ تحلیل موضوعی، قاعده یقین از سنخ قواعد ناظر به «یقین و شک» است، اما فراغ و تجاوز از سنخ قواعد ناظر به «عمل و شک در عمل» به شمار می‌آیند (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). ازاین‌رو، اگر کسی بکوشد فراغ یا تجاوز را مستند حجیّت قاعده یقین قرار دهد، ناگزیر باید پل ارتباطی میان «عدم اعتنا به شک در صحت عمل» و «امضای آثار یقین سابق» را دقیق تبیین کند؛ وگرنه دچار خلط میان دو باب می‌شود. آنچه در کلمات برخی اصولیان دیده می‌شود این است که فراغ و تجاوز را قرینه‌ای بر اهتمام شارع به حفظ بناهای سابق مکلف در محدوده‌های خاص دانسته‌اند، نه اینکه آن دو را دلیل عام بر قاعده یقین بگیرند (حائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص۲۲۰؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰). ثمره این تمایز آن است که قاعده فراغ و تجاوز حتی اگر در موردی نتیجه‌ای مشابه قاعده یقین بدهند، از حیث مستند و قلمرو متفاوت‌اند. فراغ و تجاوز معمولاً مقید به شرایطی مانند خروج از محل و عدم اعتنای عرفی و عدم کثرت شک هستند و دایره‌شان در بسیاری از تقریرها، عبادات و ملحقات آن است. در حالی که قاعده یقین، اگر حجیّتش پذیرفته شود، بالقوه می‌تواند در موضوعات و معاملات نیز محل ابتلاء باشد. پس در مقام استدلال، باید هر قاعده را در موطن

خودش نشاند و از توسعه بی‌ضابطه یا تقلیل ناروا پرهیز کرد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ خویی، ۱٤۱۷-الف، ج٤، ص۷۸).

## ۲. ادلّه حجیّت قاعده یقین

در ادامه، ادلّهٔ حجیّت قاعدهٔ یقین بررسی می‌شود.

### ۱ـ۲. ادلّه روایی

مهم‌ترین روایت قابل طرح برای استناد به قاعده یقین، روایت منقول از صدوق در کتاب الخصال (حدیث الأربعمائة) است که از امام صادق علیه‌السلام و ایشان از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل شده است: «من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه فإنّ الشک لا ینقض الیقین» (صدوق، ۱٤۰۳، ج۱، ص٦۱۹). محقق خویی در تقریر استدلال به این روایت می‌گوید: این روایت بر تقدم زمانی یقین بر شک صراحت دارد و این تقدم از ویژگی‌های شک ساری است، نه استصحاب؛ زیرا در استصحاب آنچه ملاک است تقدم زمانی متیقَّن بر مشکوک است، نه تقدم زمانی یقین بر شک (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۷).



بااین‌همه، محقق خویی در نقد این استدلال می‌افزاید: جمله «فلیمض علی یقینه» ظهور در امر به بناگذاری بر یقین موجود دارد و این با مجرای قاعده یقین سازگار نیست؛ زیرا در شک ساری، یقین فعلی وجود ندارد تا مأمور به بناگذاری بر آن باشد. یقین بر اثر شک در منشأ یا تحقّق آن از میان رفته و حتّی معلوم نیست آنچه سابقاً حاصل شده حقیقتاً یقین بوده باشد؛ بلکه احتمال جهل مرکب نیز مطرح است (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸). پس حتی اگر جهت سبق زمانی به نفع شک ساری فهم شود، مشکل در امکان حمل امر به «مضیّ» بر فرض فقدان یقین فعلی باقی می‌ماند. در مقابل، برخی این اشکال دلالی را تمام ندانسته و گفته‌اند که تعابیری مانند «لأنک کنت علی یقین» یا «من کان علی یقین فشک» ظهور در آن دارد که موضوع، یقین سابق است، نه یقین فعلی؛ بنابراین، ادله می‌تواند ناظر به هر دو قاعده باشد: هم استصحاب در شک بقا، و هم شک ساری در شک نسبت به تحقق یقین سابق (روحانی، ۱٤۱۳، ج٦، ص۳۸۲). بر این مبنا، روایت صدوق دست‌کم ظرفیت

دلالی برای قاعده یقین را دارد، هرچند تعیین حدود مفاد آن نیازمند دقت در قرائن و نیز ملاحظه قیود خارجی مانند شهرت و ارتکاز است.

سند روایت چنین نقل شده است کـه صـدوق از پـدرش از سـعد از محمـد بـن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی از جدّش حسن بن راشد از ابوبصیر و محمـد بـن مسلم از امام صادق‌علیه‌السلام به روایت از امام علـی‌علیه‌السلام نقـل کـرده اسـت. شـیخ انصـاری ضعف سند را به جهت وجود قاسم بن یحیی یاد کرده و می‌گوید چون علامه حلـی وی را تضعیف کرده است، سند قابل اتکا نیست (انصاری، ١٤١٥، ج٣، ص٧١). افزون بر این، در برخی تقریرها تصریح شده که توثیق صریحی برای وی نیافته‌اند و ازایـن‌رو، در شمار مجاهیل قرار گرفته است (حائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص١٦٧). درباره حسن بن راشد نیز گفته شده است که اشتراک اسمی دارد و شخص مـورد بحـث بـا تضـعیف‌هایی روبه‌روست؛ و در منابع فهرستی یا رجالی، اشاراتی بـه ضـعف او نقـل شـده اسـت (طوسی، بی‌تا، ص١٣٧). همچنین در ارزیابی‌های رجالی متأخرتر، نقل تضعیف شـدید نیز آمده است (مامقانی، ۱۳۸۹، ج۱، ص٢٧٦-٢٧٧). بااین‌همه، امکان ترمیم سند بـر پایـه تراکم ظنون رجالی نیز طرح شده است؛ از جمله از رهگذر استناد به نقل بزرگان، یا قرار گرفتن راوی در برخی طرق مشهور، یا قرائن اطمینانی بیرونی. در همین راسـتا، به امکان اصلاح وضعیت قاسم بن یحیی با ضمیمه کردن قرائن نقل و جایگـاه او در طرق و مشیخه اشاره شده است (حائری، ١٤٠٦، ص٢٧). دربـارهٔ حسـن بـن راشـد نیـز برخی پس از دفع وجوه تضعیف، او را دست‌کم در مرتبهٔ حسن دانسـته‌اند، هرچنـد توثیق صریحی برای او نیامده باشد (مامقـانی، ۱۳۸۹، ج۱، ص٢٢٧). نتیجـه آنکـه بحـث سندی، یک‌سره به نفی اعتبار ختم نمی‌شود، ولی برای استناد مسـتقل و قطعـی نیـز محتاج قرائن تقویت‌کننده است.

در دلالت روایت، محقق خراسانی تصریح می‌کند که احتمال دلالت بـر قاعـده یقین وجود دارد، زیرا روایت بر تفاوت زمانی وصف یقین و شک، با اتحاد متعلّق از حیث ذات و زمان، دلالت می‌کند و این از مشخصـات شـک سـاری اسـت؛ لکـن ازآنجاکه قالب بیان در روایات باب استصحاب چنین است، این امر مـانع از حمـل روایت بر ظاهر یادشده می‌شود، به‌ویژه با توجه به جملـه ارتکـازی «فـإنّ الشـک لا

ینقض الیقین» که در سیاق استصحاب تکرار شده است (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦). شیخ انصاری نیز در آغاز، دلالت روایت را بر قاعده یقین قوی می‌بیند و برای رفع شبهه مخالفت با اجماع، پیشنهاد تقیید مفاد را مطرح می‌کند؛ مانند تقیید به عدم نقض یقین سابق نسبت به اعمال گذشته و آثار مترتب بر آن، یا تقیید به فرضی که مکلف مستند یقین سابق را به یاد نمی‌آورد، نه فرضی که فساد مستند برای او روشن شده است (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۸-٦۹). بااین‌حال، او در ادامه به قرائت نزدیک‌تر به سیاق استصحاب متمایل می‌شود و حمل روایت بر شک ساری را بعید می‌شمارد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۷۰).

در مقام جمع‌بندی دلالی، می‌توان گفت روایت صراحت لفظی در یکی از دو قاعده ندارد، اما همچنان قابلیت حمل بر شک ساری را دارد؛ به‌ویژه آنکه تعبیر «فشک» می‌تواند هم شک در بقا و هم شک در اصل تحقق یقین سابق را شامل شود. بنابراین، مسئله اصلی در دلالت، تعیین «حدود مفاد» است: آیا روایت تنها ناظر به امضای آثار سابق است، یا فراتر از آن، اثبات حدوث یا حتی استمرار را نیز می‌رساند.



### ۲ـ۲. بنای عقلا

از منظر مبانی امامیه، هرگاه در موضوعی «بنای عقلا» بر شیوهٔ عملی خاصّی استقرار یافته باشد و شارع ردع نکرده باشد، امکان تمسک به آن در مقام اثبات اعتبار مطرح می‌شود. در قاعده یقین نیز می‌توان گفت عقلاء در بسیاری از روابط، نسبت به آثار مترتب بر قطع سابق، پس از پیدایش تردید متأخر، بنا را بر نقض فوری نمی‌گذارند؛ زیرا نقض آثار غالباً مستلزم اختلال در معاملات، فروپاشی اعتماد و تعطیل نظم اجتماعی است. این ارتکاز عقلایی، به‌ویژه در امضای آثار گذشته، وجهی قابل اعتنا دارد و با همان تفسیر حداقلی سازگارتر است (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲). اما باید توجّه داشت که بنای عقلا در اینجا مطلق نیست و به قیود عرفی وابسته است؛ از جمله اینکه منشأ تردید متأخر چیست و آیا عرف، آن تردید را جدّی و کاشف از خطای بنیادی می‌بیند یا آن را وسوسه و احتمال غیر معتدّ به تلقی می‌کند. اگر تردید به حدّی برسد که عرفاً قطع سابق از عنوان قطع عقلایی ساقط شود و جهل مرکب

محتمل گردد، عقلاء نیز در بسیاری موارد به بازنگری تن مـی‌دهنـد و دیگـر صـرف اتکای گذشته را کافی نمی‌شمارند. همین نکته با اشکال مشهور «فقدان یقین فعلی» هماهنگ است که در کلمات محقق خویی به‌صـراحت طـرح شـده اسـت (خـویی، ۱٤۱۷- الف، ج٤، ص۷۸). بنابراین، اگر استناد به بناء عقلاء مطرح شـود، مناسـب‌ترین قلمرو آن همان «امضای آثار سابق» است، نه اثبات واقع و نه تولید آثار تازه. به بیـان دیگر، بنای عقلاء نهایتاً می‌تواند از قاعده یقـین، یـک «قاعـده تصـحیح و امضـاء» بسازد که کارکرد آن حفظ ترتیبات گذشته است، مگر آنکه قرینه معتبر برخلاف قـائم شود. این صورت‌بندی، از حیث اصولی، بـا قاعده‌منـدی ادلـه و نیـز بـا احتیـاط در خروج از سیاق استصحاب سازگارتر است (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲؛ خـویی، ۱٤۱۷- الف، ج٤، ص۷۸).

### ۳ـ۲. اجماع و شهرت

در کلمات برخی اصولیان، به «اجماع فقیهان» بر عدم پذیرش قاعده یقـین بـه نحـو مطلق اشاره شده است؛ به این معنا که پذیرش قاعده یقین در گستره‌ای که آثار آینـده و استمرار را نیز نتیجه دهد، با مبنای مشهور سازگار نیست. شـیخ انصـاری در مقـام دفع این شبهه، اصل تعارض با اجماع را مطرح می‌کند و مـی‌کوشـد راه‌هـایی بـرای تقیید مفاد روایت و رهایی از مخالفت با اجماع ارائه کند؛ از جملـه تقییـد مفـاد بـه عدم نقض نسبت به آثار گذشته یا تقیید به فرضی که شخص مستند قطع خـود را بـه یاد نمی‌آورد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۸). همین تقریر نشان می‌دهد که اجماع در این مسئله، اگر هم تمام باشد، دست‌کم «اجماع بر نفی مطلق» را هدف گرفته و نه نفـی هرگونه اثر برای قاعده یقین. در واقع، حتی در دستگاهی که با استناد بـه اجمـاع، از پذیرش گسترده قاعده یقین احتراز می‌کند، امکان تفسیر حداقلی باقی می‌ماند؛ زیـرا ادعای اجماع معمـولاً منصـرف بـه آن قرائتـی اسـت کـه قاعـده یقـین را همسـنگ استصحاب در اثبات بقا یا استمرار قرار می‌دهد . بنـابراین، نقـش اجمـاع و شـهرت بیشتر در «تعیین حدود مفاد» ظاهر می‌شـود تـا در انکـار مطلـق هـر گونـه کـارکرد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۸).

از سوی دیگر، در ارزیابی حجیّت اجماع، همواره احتمال مدرکی بـودن مطـرح

است؛ به‌ویژه در مسائلی که نزاع به‌شدت نص‌محور است و رد و قبول‌ها بـر اسـاس فهم از روایات شکل می‌گیرد. وقتـی منشـأ موضـع مشـهور، همـان فهـم خـاص از روایات استصحاب باشد و نه یک ارتکاز مستقل، اجماع ارزش کاشفیت خـود را از دست می‌دهد و نهایتاً در حد مؤیّد باقی می‌ماند. ازاین‌رو، حتی اگر شهرت عملـی یا فتوایی بر عدم پذیرش قاعده یقین در قرائت موسع مستقر باشد، باز تحلیل نهـایی باید به ادله لفظی و ملاک‌های دلالی بازگردد (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦؛ انصـاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۸).

### ۴ـ۲. روایات قاعده فراغ و تجاوز

دلیل دیگری که در این بحث مطرح شـده، روایـات فـراغ و تجـاوز اسـت. پـیش از نسبت‌سنجی این روایات با قاعده یقین، تعریف دو قاعـده ضـروری اسـت. محقـق بجنوردی می‌گوید: قاعده فراغ حکم به صحت در موردی است که مکلف از انجـام عمل فارغ شده و صحت آن مشکوک است؛ و قاعدهٔ تجاوز، حکم شـارع بـه وجـود چیزی است که پس از گذشت محل آن، وجودش مشـکوک اسـت (بجنـوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). در امکان استفاده از این روایات برای قاعده یقین، اختلاف نظر وجـود دارد. محقق حائری روایات دال بر عدم اعتنا به شک پس از تجاوز از محـل را قابـل طرح به‌عنوان مدرک برای این قاعده می‌داند (حـائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص۲۲۰). در مقابـل، شیخ انصاری این نسبت را نمی‌پذیرد و آن را توهم فاسد می‌خواند و فراغ و تجـاوز را اجنبی از قاعده یقین معرفی می‌کند (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰-۳۱۱). راه داوری میان این دو دیدگاه آن است که دو ادعا از هم تفکیک شود: اگر مدعا این باشـد کـه مفـاد فراغ و تجاوز همان مفاد قاعده یقین است، ردّ آن قابل پذیرش است؛ امـا اگـر مـدعا این باشد که در میان ادله فراغ و تجاوز، تعابیری وجود دارد که می‌تواند قاعده یقین را فی‌الجمله و مطابق برخی تفاسیر، تأیید کند، نفی مطلـق آن دشـوارتر خواهـد بـود. بنابراین، لازم است تفاسیر قاعده یقین روشـن گـردد و سـپس نسـبت آن تفاسـیر بـا نصوص فراغ و تجاوز سنجیده شود (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰-۳۱۲؛ بجنـوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰).

شیخ انصاری بـرای قاعـده یقـین سـه تفسـیر ذکـر می‌کنـد کـه می‌تـوان آنهـا را

حداکثری، متوسط و حداقلی نام نهاد: نخست اثبات حدوث مشکوک و استمرار آن تا یقین به ارتفاع؛ دوم اثبات صرف حدوث در زمان سابق بدون نظر به بعد؛ و سوم امضای آثار مترتب بر یقین سابق و حکم به صحت اعمال گذشته مبتنی بر آن یقین (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۱). در مقام تطبیق، روشن است که بهره‌گیری از روایات فراغ و تجاوز، اگر ممکن باشد، بیشتر با تفسیر سوم سازگار است؛ زیرا این روایات ناظر به عدم اعتنا به شک و حفظ نتیجه عمل پس از تحقق آن است، نه اثبات واقع یا استمرار در آینده. برای نمونه، در برخی نصوص آمده است که اگر در رکوع پس از ورود در سجده شک کردی، بنا را بر تحقق رکوع بگذار و بگذر (عاملی، ۱٤۰۹، ج۵، ص٤۳٤). یا در موثقه‌ای آمده است هرچه از آن گذشته و سپس در آن شک کردی، بنا را بر همان حال سابق بگذار. نیز در باب وضو بیان شده است که شک زمانی معتبر است که از محل مشکوک نگذشته باشد و پس از ورود در جزء دیگر، شک اعتباری ندارد (طوسی، ۱۳٦۵، ج۱، ص۱۰۱). همچنین در معتبره‌ای تصریح شده است در هر چیزی که از محل آن گذشته‌ای و وارد غیر آن شده‌ای، بنا را بر انجام آن بگذار (طوسی، ۱۳۹۰، ج۱، ص۳۸۵).

مشق نظر
سال چهارم | شماره هفتم
بهار و تابستان ۱۴۰۵

بدیهی است مفروض این روایات، قاعده یقین به معنای دقیق شک ساری نیست، زیرا در آنها سخن از تحقق «یقین سابق» و سپس تزلزل نسبت به اصل آن یقین نیست، بلکه سخن از شک پس از فراغ یا پس از تجاوز از محل است. بااین‌حال، از زاویه‌ای می‌توان گفت مفاد مشترک آنها در حدی که «عدم اثرگذاری شک متأخر» را می‌رساند، با تفسیر حداقلی قاعده یقین قابل هم‌افقی است؛ یعنی امضای آثار گذشته و تصحیح آنچه واقع شده است. همین معناست که شیخ انصاری نیز در جمع‌بندی تصریح می‌کند: اگر روایات عدم اعتنا به شک بعد از تجاوز تمام باشد، نسبت به آثار سابق مترتب شده نافع است و تنها صحت اعمال گذشته با آن قابل اثبات است، نه اثبات نفس یقین سابق و نه ترتب آثار جدید (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲).

### ۵ـ۲. تحلیل ادلّه

برآیند ادله روایی آن است که شمول مطلق روایات استصحاب نسبت به شک ساری، با دشواری‌های دلالی مواجه است و به همین جهت، مشهور اصولیان متأخر در

شمول نصوص استصحاب نسبت به قاعده یقین تردید کرده‌اند. در عین حال، روایت خاص منقول از صدوق، به جهت تصریح به سبق وصف یقین بر شک، قابلیت استناد بیشتری دارد، هرچند همان نیز از ناحیه ظهور «فلیمض علی یقینه» با اشکال فقدان یقین فعلی روبه‌رو می‌شود و نیازمند تبیین دقیق در مقام فهم است (صدوق، ۱٤۰۳، ج۱، ص٦۱۹؛ خویی، ۱٤۱۷ـ ب، ج۳، ص۷۸). از حیث تحلیل دلالی، آنچه راه را برای حفظ قاعده یقین هموار می‌کند، تفکیک میان «اثبات نفس یقین» و «امضای آثار مترتب بر یقین سابق» است. بدین معنا که حتی اگر نتوان قاعده یقین را به‌عنوان اصلی همسنگ استصحاب در تولید آثار جدید پذیرفت، می‌توان از ادله یا مؤیدات، امضای آثار گذشته را نتیجه گرفت. این همان تقریری است که شیخ انصاری در جمع میان اشکالات و ظهورات ارائه می‌کند و تصریح دارد که نهایت نفع این سنخ روایات، اثبات صحّت اعمال گذشته است نه اثبات نفس یقین سابق و نه ترتب آثار آینده (انصاری، ۱٤۱٥، ج۳، ص۳۱۲). بر این اساس، نتیجه منقّح آن است که اگر قاعدهٔ یقین در منظومهٔ ادلّهٔ امامیه پذیرفته شود، حجیّت آن در قالب «تفسیر حداقلی» قرار می‌گیرد؛ یعنی قاعده‌ای امضائی برای حفظ آثار سابق، مگر آنکه اماره معتبر یا قرینه قوی برخلاف قائم شود. در این صورت، قاعده یقین یک اصل مستقل هم‌عرض استصحاب نخواهد بود، بلکه یا در طول ادله دیگر و یا در حد قاعده تصحیح آثار گذشته معنا پیدا می‌کند؛ و همین حد، با اشکال‌های دلالی و نیز با حساسیت‌های ناشی از شهرت و دعوای اجماع سازگارتر است (انصاری، ۱٤۱٥، ج۳، ص٦۸؛ خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸).



### ۳. نسبت قاعده یقین با مفاهیم مشابه و مجرای آن‌ها

در این بخش، پس از تبیین مفهوم قاعده یقین و بررسی ادله حجیّت آن، ضروری است نسبت این قاعده با مفاهیم مشابه و مجرای هر یک بررسی شود. مهم‌ترین مفهوم مشابه، استصحاب است که در ظاهر با قاعده یقین هم‌خانواده به نظر می‌رسد؛ اما تفاوت در متعلَّق شک، مجرا و آثار، موجب تمایز بنیادین آن‌ها می‌شود. در ادامه، نخست نسبت قاعده یقین با استصحاب و سپس نسبت آن با قاعده فراغ و تجاوز بررسی می‌گردد.

### ۱ـ۳. نسبت قاعده یقین با استصحاب

قاعده یقین و استصحاب هر دو در ظاهر بر محور «یقین سابق و شک لاحق» می‌چرخند، اما تمایز حقیقی آنها در متعلَّق شک است. در استصحاب، شک لاحق به بقای متیقَّن تعلّق می‌گیرد و یقین سابق به حدوث، همچنان محفوظ و فعلی است؛ ازاین‌رو شارع از نقض یقین به شک نهی می‌کند و بقای حالت سابق را امضا می‌نماید (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦). در قاعده یقین، شک لاحق به اصل تحقق یقین سابق یا به مبنای حصول آن سرایت می‌کند؛ یعنی مکلف اکنون تردید دارد که آنچه پیش‌تر «یقین» می‌پنداشت حقیقتاً یقین بوده یا نه، و این همان «شک ساری» است (خویی، ۱٤۱۷ ـ الف، ج٤، ص۷۸). بر این اساس، مجرای استصحاب آنجاست که یقین به حدوث محفوظ است و شک تنها در استمرار است؛ مانند یقین به طهارت و شک در حدوث حدث، یا یقین به ملکیت و شک در انتقال آن به غیر. در این موارد، موضوع استصحاب محقّق است و قاعده استمرار بر پایه ادله استصحاب جاری می‌گردد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰). در مقابل، مجرای قاعده یقین آنجاست که شک به گذشته برمی‌گردد و مکلف در اصل آن قطع سابق مردد می‌شود؛ مانند آنکه گمان کند در گذشته بر اساس قرینه‌ای به طهارت جزم داشته، ولی اکنون احتمال می‌دهد آن قرینه موهوم بوده و از آغاز یقین معتبر شکل نگرفته است (خویی، ۱٤۱۷ ـ الف، ج٤، ص۷۸).



از جهت نسبت‌سنجی اصولی، در فرضی که شک ساری محقق شد، غالباً دیگر موضوع استصحاب شکل نمی‌گیرد؛ زیرا استصحاب بر یقین فعلی به حدوث مبتنی است و اگر مکلف در همان یقین پیشین تردید جدی پیدا کند، یقین به حدوث در زمان حاضر مخدوش می‌شود. ازاین‌رو، در بسیاری از فروض اجتماع ظاهری، نسبت واقعی، نسبت «تعارض دو اصل» نیست، بلکه نسبت «فقدان موضوع برای یکی» است؛ به این معنا که با تحقق شک ساری، استصحاب یا از موضوع می‌افتد یا دست‌کم در جریانش تردید اساسی رخ می‌دهد (خویی، ۱٤۱۷- الف، ج٤، ص۷۸). بااین‌همه، ممکن است گفته شود گاهی مکلف اصل یقین به حدوث را همچنان می‌پذیرد، اما در کیفیت و منشأ آن تردید دارد؛ در چنین حالتی، اگر عرفاً هنوز «یقین

به حدوث» باقی باشد، استصحاب مجرا دارد و شک مربوط به منشأ، مادام که به حد انهدام یقین نرسد، مانع جریان استصحاب نمی‌شود. در مقابل، اگر عرفاً تردید به حدی باشد که عنوان یقین را از بین ببرد و احتمال جهل مرکّب در گذشته جدی شود، قاعده یقین به معنای دقیق کلمه مطرح می‌شود و استصحاب موضوعاً کنار می‌رود (حائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص۲۲۰). این تفکیک در حقیقت مبتنی بر دقت عرفی در صدق یقین و نیز در میزان اعتنا به شک است. ثمره فتوایی این تمایز آن است که استصحاب غالباً «اصل ناظر به تکلیف فعلی» است و مکلف را در اکنون به استمرار حالت سابق ملزم می‌کند، اما قاعده یقین اگر هم در منظومه ادله پذیرفته شود، بیش از همه در «امضای آثار سابق» و تصحیح بناهای گذشته کارکرد دارد، نه در تولید آثار جدید و امتداد حکم به آینده (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲). ازهمین‌رو، در مقام تطبیق، اگر شک در بقا باشد، استصحاب معیار است، و اگر شک در اصل تحقق یقین سابق باشد، عنوان شک ساری مطرح می‌شود و بحث به حجیّت قاعده یقین یا سقوط آن بازمی‌گردد (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲).



### ۲ـ۳. نسبت قاعده یقین با قاعده فراغ و تجاوز

قاعده فراغ و قاعده تجاوز، هرچند در ادبیات اصولی کنار قواعد ناظر به یقین و شک ذکر می‌شوند، امّا از حیث موضوع و ملاک، سنخ دیگری دارند. این دو قاعده در مقام «عدم اعتنا به شک پس از خروج از محل» جعل شده‌اند و نقطه اتکای آنها، حفظ نظام عبادات و افعال مکلف و جلوگیری از بازگشت‌های مکرر و وسواس‌زا در ارزیابی صحت عمل است (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). ازاین‌رو، مقایسه آنها با قاعده یقین، باید با التفات به تفاوت موضوع انجام گیرد تا خلط میان «شک در عمل» و «شک در یقین سابق» رخ ندهد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰).

مجرای قاعده فراغ آنجاست که مکلف از عمل فارغ شده است و اکنون در صحت آن شک می‌کند؛ مانند کسی که نماز را به پایان رسانده و شک می‌کند آیا با طهارت نماز خوانده یا خیر، یا آیا رکوع را صحیح انجام داده است. در چنین فرضی، شارع بنابر ادله فراغ، بنا را بر صحت می‌گذارد و شک را ملغی می‌کند (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). مجرای قاعده تجاوز آنجاست که مکلف از محل جزء یا شرط

گذشته است و شک می‌کند آیا آن جزء را آورده است یا نه؛ مانند شک در قرائت پس از دخول در رکوع. اینجا نیز بنا بر اتیان گذاشته می‌شود، با قیود و شرایط معتبر (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰).

در مقابل، مجرای قاعده یقین اساساً ناظر به «یقین سابق» است نه «فراغ از عمل» یا «تجاوز از محل». ممکن است مکلف در زمان عمل، بر اساس قطع یا اطمینان عقلایی، عمل را صحیح می‌پنداشته و به آن اقدام کرده باشد، سپس بعداً نسبت به همان قطع تردید کند که آیا یقینش صحیح و معتبر بوده یا بر خطا استوار بوده است. این حالت از حیث ساختار، از سنخ شک پس از فراغ در صحت عمل است، اما تمایزش اینجاست که اگر دلیل فراغ جاری شود، دیگر نیازی به ورود در منازعه قاعده یقین نیست؛ زیرا فراغ به نحو خاص، صحت عمل را امضا می‌کند و شک را الغا می‌نماید (حائری، ۱۳۵۵، ج۲، ص۲۲۰).

از جهت نسبت میان این قواعد، در بسیاری از موارد، فراغ یا تجاوز به‌مثابهٔ «قاعدهٔ خاص در باب افعال» عمل می‌کند و نوبت به قاعده یقین نمی‌رسد. تحلیل دقیق اصولی این نسبت آن است که قاعدهٔ فراغ یا تجاوز، موضوع «شک مؤثر» را که مبنای جریان قاعدهٔ یقین است، از میان برمی‌دارد و میدان را از عنوان شک ساری می‌گیرد. این خروج موضوع، از سنخ «ورود» است، نه «حکومت» و نه «تخصیص» (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸). توضیح آنکه در «ورود»، خروج مورد یکی از دو دلیل از موضوع دلیل دیگر، حقیقی و تکوینی است، نه صرفاً تعبّدی و حکمی. قاعدهٔ فراغ و تجاوز با تعبد شرعی حکم می‌کنند که پس از فراغ از عمل یا تجاوز از محل، به شک اعتنا نشود. این تعبد، همان «شک معتدّ به» را که موضوع قاعدهٔ یقین است، واقعاً از میان برمی‌دارد؛ زیرا با جریان این دو قاعده، دیگر عرفاً «شک مؤثر» باقی نمی‌ماند و موضوعاً نوبت به قاعدهٔ یقین نمی‌رسد (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸؛ بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). این نسبت را نمی‌توان «حکومت» دانست، زیرا در حکومت، دلیل حاکم با لسان «تفسیر» و «نظارت» بر دلیل محکوم، موضوع آن را تعبّداً تضییق یا توسعه می‌دهد؛ در حالی که قاعدهٔ فراغ و تجاوز، لسان تفسیری نسبت به قاعدهٔ یقین ندارند و صرفاً با تعبد،

موضوع شک را از میان برمی‌دارند. همچنین این نسبت «تخصیص» نیست، زیرا در تخصیص، موضوع دلیل عام باقی می‌ماند و تنها حکم آن از بعضی افراد برداشته می‌شود؛ اما در اینجا با جریان قاعدهٔ فراغ یا تجاوز، موضوع قاعدهٔ یقین (شک مؤثر) به‌کلی منتفی می‌شود و تعارضی در کار نیست تا نوبت به تقدّم دلیل خاص برسد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ خویی، ۱٤۱۷-الف، ج٤، ص۷۸).

البته در مواردی که شرایط فراغ یا تجاوز محقق نیست، مانند عدم صدق فراغ یا عدم احراز تجاوز یا وجود مانع خاص، باب قاعده یقین یا استصحاب دوباره گشوده می‌شود (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۰؛ بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰).

ثمره فتوایی در مقام تزاحم ظاهری این است که اگر مورد، مورد عبادات و افعال باشد و شرایط فراغ یا تجاوز احراز گردد، فقیه امامی غالباً بر همان قواعد عمل می‌کند و به شک‌های متأخر اعتنا نمی‌نماید، حتی اگر مکلف نسبت به مبنای اطمینان سابق خود نیز تردید پیدا کرده باشد؛ زیرا دلیل خاص، تصحیح عمل را بر عهده گرفته است (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰؛ انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲). اما اگر مورد خارج از قلمرو فراغ و تجاوز باشد، یا شرایط آنها تام نباشد، آنگاه باید دید شک از سنخ شک در بقا است تا استصحاب مجرا یابد، یا از سنخ شک ساری است تا بحث حجیّت قاعده یقین مطرح شود (خویی، ۱٤۱۷ـ الف، ج٤، ص۷۸؛ خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦).



## ۴. آثار و عوارض حجیّت قاعده یقین

آثار و عوارض داخل بر حجیّت قاعده یقین را باید در چارچوب «حدود امضای شارع» فهم کرد؛ بدین معنا که اگر برای قاعده یقین در منظومه ادله، اعتباری فرض شود، مفاد آن غالباً به «امضای آثار مترتب بر یقین سابق» و «حکم به صحّت اعمال گذشته‌ای» بازمی‌گردد که بر آن یقین متفرّع شده است، نه اثبات واقع و نه تولید آثار جدید برای آینده (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۱). این تلقی حداقلی، هم با مبنای احتیاط در خروج از سیاق ادله استصحاب سازگار است و هم زمینه تشخیص عوارضی را فراهم می‌کند که می‌تواند جریان قاعده را محدود یا از فعلیت ساقط سازد (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦).

نخستین اثر عملی پذیرش حجیّت قاعده یقین، «تصحیح وضع سابق» در محدوده آثار گذشته است؛ یعنی مکلف نمی‌تواند صرف پیدایش تردید متأخر نسبت به مبنای قطع سابق، همه آثار شرعی مترتب بر آن را فروبپاشد، مگر آنکه دلیل معتبر برخلاف قائم شود (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۹). ازاین‌رو، ثمره غالب در ابواب موضوعات و معاملات و حتی برخی موارد عبادات، حفظ نتایج اقدام سابق است، نه الزام مکلف به استمرار وضع تا آینده. همین تفکیک، در کلمات اصولیان به‌عنوان راه جمع میان امکان دلالی بعض نصوص و دشواری جعل حکم بر چیزی که اکنون مورد تزلزل قرار گرفته، مطرح شده است.

مستند مستقیم این تفسیر حداقلی، پیش از هر چیز، روایت منقول از صدوق است که با عبارت «فلیمض علی یقینه» و «فإنّ الشک لا ینقض الیقین» بر امضای آثار یقین سابق دلالت دارد؛ زیرا در فرض شک ساری، یقین فعلی برای بناگذاری وجود ندارد و بنابراین امر به مضیّ را باید بر امضای آثار گذشته حمل کرد (صدوق، ۱٤۰۳، ج۱، ص٦۱۹). تقریر شیخ انصاری نیز همین حد را تأیید می‌کند: اگر روایات عدم اعتنا به شک پس از تجاوز تمام باشد، تنها صحت اعمال گذشته قابل اثبات است، نه نفس یقین سابق و نه ترتب آثار جدید (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۲). بر همین اساس، تفسیر حداقلی، هم از حیث مستند روایی و هم از حیث مبنای اصولی، قابل دفاع‌تر از قرائت موسع است (ملکی و ساجدی، ۱٤۰۱، ص۳۸۵).

اما حدود اثر این قاعده در حقوق ثالث و معاملات نیازمند توضیح است. قاعده یقین در تفسیر حداقلی، تنها آثار گذشته را امضا می‌کند و نمی‌تواند حقوق جدید برای آینده یا نسبت به اشخاص ثالث ایجاد کند. در معاملات، اگر عقد یا اقدام بر پایه یقین سابق واقع شده باشد، قاعده از فروپاشی آثار گذشته جلوگیری می‌کند؛ اما نسبت به اشخاص ثالثی که در آن یقین سابق شریک نبوده و بر آن اعتماد نکرده‌اند، قاعده فاقد اثر است. همچنین در فرض تزاحم با اماره معتبر، علم اجمالی منجز، لاضرر یا نفی حرج، قلمرو قاعده تقیید می‌شود و قاضی نمی‌تواند برای تثبیت روابط متزلزل یا تضییع حقوق ثالث به آن تمسک کند (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۹؛ ملکی و ساجدی، ۱٤۰۱، ص۳۸۱؛ آشتیانی، ۱٤۰۳، ج۳، ص ۱۱۵).

از مهم‌ترین عوارض، «انحلال یقین سابق» است؛ یعنی گاه منشأ عقلایی تردید لاحق به‌گونه‌ای است که عرفاً عنوان یقین را از گذشته سلب می‌کند و احتمال جهل مرکّب را جدّی می‌سازد (خویی، ۱٤۱۷_ الف، ج٤، ص۷۸). در چنین فرضی، دیگر «یقین» موضوعاً منتفی است و امر به مضیّ بر یقین، بی‌موضوع می‌شود؛ زیرا آنچه مکلف به آن متعلّق می‌شود، باید بالفعل قابل صدق باشد و اگر خود یقین به واسطه شک ساری منقضی گردد، امضا معنا ندارد. این همان اشکالی است که بر پایه تحلیل مفهومی یقین و عدم امکان اجتماع واقعی یقین و شک نسبت به شیء واحد، طرح شده است.

عارضه دوم «تبدّل موضوع» و نزاع در معیار اتحاد موضوع است. بسیاری از نزاع‌ها در قاعده یقین، در واقع به این برمی‌گردد که آیا شک لاحق ناظر به همان موضوعی است که سابقاً یقینی پنداشته می‌شد یا موضوع در اثر قیود و خصوصیات، تغییر کرده است (خراسانی، ۱٤۰۹، ص۲۹٦). اگر موضوع عرفاً متبدل باشد، نه امضای آثار گذشته به همان نحو معقول است و نه می‌توان از قاعده یقین برای تثبیت آثار در موضوع جدید استفاده کرد. ازاین‌رو، ضابطه عرفی در تشخیص موضوع، نقش تعیین‌کننده می‌یابد و دقت‌های عقلی غیرمتفاهم عرفی نباید معیار جریان قرار گیرد.

سال چهارم | شماره هفتم
بهار و تابستان ۱۴۰۵

عارضه سوم «علم اجمالی» است که می‌تواند مانع جریان قاعده یقین گردد. هرگاه مکلف علم اجمالی به مخالفت برخی از آثار گذشته با واقع داشته باشد، امضای مطلق آثار مبتنی بر یقین سابق، به تزاحم با منجّزیت علم اجمالی می‌انجامد؛ زیرا علم اجمالی، به حسب مبانی مشهور، مقتضی احتیاط در اطراف و مانع از تمسک به اصول مؤمّنه در اطراف منجّز است (خویی، ۱٤۱۷_ الف، ج٤، ص۷۸). در اینجا، اگر قاعده یقین را در حد اصل مصحّح آثار گذشته بپذیریم، باید قلمرو آن را به مواردی مقید کنیم که علم اجمالی منجّز در کار نباشد یا دست‌کم با قواعد انحلال و خروج بعض اطراف، امکان جمع فراهم شود.

عارضه چهارم «کثرت شک» و نیز «وسواس» است که از حیث فقهی، موضوع را از مجرای شک معتدّبه خارج می‌کند (بجنوردی، ۱٤۱۹، ج۱، ص۳۲۰). اگر شک لاحق از سنخ کثیرالشک باشد، بنای متشرعه و ادله خاص در برخی ابواب، اعتنای به شک

را نفی می‌کند و نتیجه آن، عملاً تقویت سمت امضای آثار سابق است، نه از راه اجرای خود قاعده یقین، بلکه به دلیل خروج موضوعی شک از عنوان معتبر. ازهمین‌رو، در تحلیل‌های اصولی، باید میان شک معتدّبه که قابلیت سرایت دارد و شک غیر معتدّبه که عرفاً ملغی است تفکیک کرد تا قلمرو حجیّت قاعده یقین بی‌ضابطه توسعه نیابد.

عارضه پنجم «تعارض با اماره معتبره» است؛ مانند بیّنه یا خبر ثقه یا اقرار در مواضع خود. اگر پس از یقین سابق، اماره معتبر بر خلاف قائم شود، امضای آثار یقین سابق با حجیّت اماره تزاحم می‌یابد (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۷۰). قاعده این است که امارات، به جهت کاشفیت نوعی و جعل طریقیت، غالباً بر اصول عملیه مقدم می‌شوند و می‌توان این تقدّم را با تحلیل حکومت یا ورود تقریر کرد؛ زیرا اماره، موضوع شک مؤثر را یا تضییق می‌کند یا از بین می‌برد. بر همین مبنا، حتی در قرائت حداقلی قاعده یقین نیز باید گفت امضای آثار گذشته تا جایی است که اماره معتبر خلاف، آن را نقض نکرده باشد.

عارضه ششم «اصل مثبت» و حدود ترتّب لوازم است. اگر مفاد قاعده یقین را امضای آثار مترتب بر یقین سابق بدانیم، سؤال این است که آیا لوازم عقلی یا عادی آن آثار نیز حجت است یا صرفاً آثار شرعی بلاواسطه. مبنای مشهور در اصول آن است که اصول عملیه، مثبتات را حجت نمی‌کنند مگر به دلیل خاص (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص۳۱۱). بنابراین، قاعده یقین نیز اگر در شمار اصول قرار گیرد، نمی‌تواند بی‌ضابطه اثبات‌کننده لوازم غیرشرعی باشد. نتیجه آنکه قلمرو اثر باید به همان مقدار متیقن از امضا محدود شود و از استنتاج‌های توسعه‌گرایانه که به تولید آثار جدید می‌انجامد، پرهیز گردد.

عارضه هفتم ملاحظات «نظم عمومی فقهی» در حوزه قضاء و حقوق است؛ بدین معنا که پذیرش گسترده قاعده یقین اگر به تثبیت روابط متزلزل یا تضییع حقوق ثالث بینجامد، فقیه در مقام افتا یا قاضی در مقام فصل خصومت، ناگزیر از تقیید قلمرو آن بر اساس قواعد اقوی خواهد بود. اینجا سخن از مصلحت‌اندیشی صرف نیست، بلکه از مناسبات حکم و موضوع و نیز تزاحم با قواعدی چون لاضرر، نفی حرج و اعتبار امارات قضایی سخن می‌رود (انصاری، ۱٤۱۵، ج۳، ص٦۹). ازاین‌رو، حتی

آنان که امکان دلالی برخی نصوص را بر قاعده یقین می‌پذیرند، در مقـام تطبیـق بـه قرائت حداقلی و به قیودی مانند عدم معارض معتبر و عدم اختلال در حقوق دیگران ملتزم می‌شوند.

## نتیجه‌گیری

در این پژوهش، قاعده یقین در منظومه اصولی امامیه به‌صورت دقیق از استصـحاب تفکیک شد و روشن گردید که ملاک تمایز، متعلق شک است. در استصحاب، یقین به حدوث محفوظ است و شک به بقای متیقن تعلق می‌گیـرد، امـا در قاعـده یقـین، تردید به اصل تحقق یقین سابق یا منشأ حصول آن سرایت می‌کند. نتیجه این تفکیک آن است که نمی‌توان با ادبیات و مبانی استصحاب، بی‌واسطه به سـراغ قاعـده یقـین رفت و آن را هم‌عرض استصحاب در تولید آثـار بـرای آینـده فـرض کـرد. از جهـت حجیّت، تحلیل ادله نشان داد که حتی در صورت پذیرش اصل اعتبار قاعـده یقـین، برداشت موسع که آن را همسنگ استصحاب در اثبات استمرار و تولید آثار تازه قـرار دهد، با دشواری‌های جدی روبه‌رو است. مهم‌ترین دشواری آن است کـه بـا تحقـق شک ساری، عنوان یقین در زمان لاحق متزلزل می‌شود و جعل حکم بر چیـزی کـه موضوعش در حال انهدام است نیازمند قرینه روشن و دلالت تمام اسـت. ازایـن‌رو، قرائت حداقلی و منضبط از قاعده یقین واقع‌گرایانه‌تر است.

سال چهارم | شماره هفتم
بهار و تابستان ۱۴۰۵

بر پایه قرائت حداقلی، اثر اصلی قاعده یقین به «امضـای آثـار مترتـب بـر یقـین سابق» بازمی‌گردد، نه اثبات واقع و نه احیای یقین گذشته. در این چارچوب، قاعـده یقین کارکردی نزدیک به تصحیح وضع سابق دارد؛ بدین معنـا کـه شـک متـأخر بـه تنهایی نمی‌تواند ترتیبات گذشته‌ای را که بر مبنای قطع یا اطمینان عقلایی انجام شده فرو بریزد، مگر آنکه دلیل معتبر برخلاف قائم گردد. این صورت‌بندی، هم با ارتکـاز عقلایی در حفظ روابط و بناهای پیشین سازگار است و هم از توسـعه ناموجـه مفـاد قاعده جلوگیری می‌کند. نسبت قاعده یقین با قواعد رقیب نیز بر همـین مبنـا سـامان می‌یابد. در موارد شک در بقا با حفظ یقین به حدوث، مجرای استصـحاب اسـت و نوبت به قاعده یقین نمی‌رسد. در موارد افعال و عبادات نیـز هرگـاه شـرایط فـراغ یـا تجاوز محقق باشد، قواعد فراغ و تجاوز به‌عنوان ادلّهٔ خاص، شک را الغا می‌کننـد و

نتیجه، تصحیح عمل و حفظ آثار آن است؛ بنابراین طرح قاعده یقین در این موارد غالباً یا بی‌موضوع می‌شود یا در حاشیه و به‌عنوان مؤیّد مطرح می‌گردد.

افزون بر این، در مقام بررسی آثار عملی و عوارض جریان قاعده، باید گفت که ثمره فتوایی اصلی قاعده، در سه حوزه عبادات، معاملات و قضا خود را نشان می‌دهد: در عبادات، اعمال انجام‌شده با یقین سابق را از بطلان به صرف شک متأخر مصون می‌دارد؛ در معاملات، از برهم‌خوردن حقوق و قراردادهای مبتنی بر قطع پیشین جلوگیری می‌کند؛ و در باب قضا، مانع از نقض آسان آراء و ترتیبات اثباتی می‌گردد. بااین‌همه، جریان این قاعده به عوارضی چند مقید می‌شود: نخست آنکه اگر شک متأخر به حدی برسد که عرفاً یقین سابق را از اعتبار بیندازد و احتمال جهل مرکّب جدی گردد، قاعده به‌کلی ساقط می‌شود. دوم آنکه با تبدیل عرفی موضوع، قلمرو قاعده منحصر در موضوع پیشین می‌ماند و به موضوع جدید سرایت نمی‌کند. سوم آنکه در صورت وجود علم اجمالی منجّز، قاعده نمی‌تواند در همه اطراف جاری شود و احتیاط جایگزین آن می‌گردد. چهارم آنکه شک غیر معتدّبه و وسواسی، از دایره قاعده خارج است. پنجم آنکه قاعده، مانند سایر اصول عملیه، مثبتات و لوازم غیرمستقیم را اثبات نمی‌کند و تنها آثار شرعی بلافاصله را امضا می‌نماید.



در تعامل با سایر ادلّه، قاعده یقین همواره در مرتبه متأخر از امارات معتبره (بیّنه، خبر ثقه، اقرار) و اصول لفظیه (عموم، اطلاق، ظهور) قرار دارد؛ بدین معنا که هرگاه اماره‌ای یا دلیلی لفظی برخلاف مقتضای قاعده قائم شود، آن اماره یا دلیل لفظی بر قاعده مقدّم می‌گردد و قاعده را یا تخصیص می‌زند یا به‌کلی از میان می‌برد. نسبت قاعده با امارات از نوع «حکومت» یا «ورود» است و با اصول لفظیه از نوع «تقدّم رتبی».

اما در برخورد با استصحاب، باید میان دو فرض تفکیک کرد:

فرض نخست: اگر شک ساری به‌حدی قوی باشد که یقین به حدوث را از میان بردارد و مکلف در اصل تحقق یقین سابق نیز تردید جدی کند، موضوع استصحاب حقیقتاً منتفی می‌شود؛ زیرا جزء اصلی موضوع آن (یقین به حدوث) مخدوش شده

است. در این حالت، نسبت میان قاعده یقین و استصحاب از نوع «فقدان موضوع» است، نه تعارض و نه تقدّم. استصحاب به‌کلی از موضوع می‌افتد و نوبت به آن نمی‌رسد. این خروج موضوع، حقیقی و تکوینی است، نه تعبّدی.

فرض دوم: اگر شک ساری ضعیف باشد و عرفاً یقین به حدوث همچنان محفوظ بماند، در این صورت هر دو عنوان قابل جمع‌اند؛ یعنی هم موضوع استصحاب محقق است و هم موضوع قاعده یقین بالقوه مطرح است. در این حالت، استصحاب که ناظر به تکلیف فعلی و استمرار حکم به آینده است، بر قاعده یقین که ناظر به امضای آثار گذشته است، تقدّم رتبی می‌یابد. این تقدّم از نوع «تقدّم رتبی» یا «ورود» است، نه «حکومت» یا «تخصیص»؛ زیرا استصحاب با جریان خود، موضوع قاعده یقین را از میان نمی‌برد، بلکه تنها در مقام تطبیق و عمل، مقدم می‌شود.

در نهایت، با قواعد فراغ و تجاوز نیز رابطه قاعده یقین به «ورود» یا «تخصیص» نزدیک‌تر است تا تعارض؛ زیرا این دو قاعده در حوزه خاص خود، شک را موضوعاً ملغی می‌کنند و نوبت به قاعده یقین نمی‌رسد. خلاصه اینکه قاعده یقین، اگر در فقه امامیه پذیرفته شود، در طول سایر ادله قرار می‌گیرد و وظیفه اصلی آن، حفظ بنای گذشته و امضای آثاری است که بر اساس یقین سابق شکل گرفته‌اند؛ نه ایجاد حکم تازه و نه اثبات استمرار، آن‌گونه که در استصحاب می‌بینیم. این رویکرد، هم با احتیاط در مقام استنباط سازگارتر است و هم در مقام فتوا و تطبیق، ضابطه‌ای روشن به دست می‌دهد و از خلط آن با قواعد هم‌جنس جلوگیری می‌کند.

## فهرست منابع


۱. آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. (۱٤۰۳ق). بحر الفوائد (ج۳). قم: کتابخانه آیت‌اللّه مرعشی، چاپ پنجم.
۲. انصاری، مرتضی. (۱٤۱۵ق). فرائد الاصول (ج ۳). قم: کنگره جهانی شیخ اعظم، چاپ دوازدهم.
۳. بجنوردی، حسن بن آقا بزرگ. (۱٤۱۹ق). القواعد الفقهیة (ج ۱). قم: نشرالهادی، چاپ سوم.
٤. حائری، عبدالکریم. (۱۳۵۵). درر الفوائد (درر الاصول) (ج ۲). قم: چاپخانه مهر،، چاپ چهارم.
۵. حائری، مرتضی. (۱٤۰٦ق). مبانی الاحکام. قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
٦. خراسانی، محمدکاظم. (۱٤۰۹ق). کفایة الاصول. قم: آل‌البیت، چاپ چهارم.
۷. خویی، ابوالقاسم. (۱٤۱۷ق ـ الف). الهدایة فی الاصول (ج ٤). نجف: مؤسسه صاحب‌الامر،، چاپ سوم.
۸. خویی، ابوالقاسم. (۱٤۱۷ق ـ ب). مصباح الاصول (ج ۳). قم: کتابفروشی داوری، چاپ هفتم.
۹. روحانی، محمدحسین. (۱٤۱۳ق). منتقی الاصول (ج ٦). بی‌جا: چاپخانه امیر، نهم، چاپ نهم.
۱۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱٤۰۳ق). خصال (ج ۱ و ۲). قم: جامعه مدرسین، چاپ ششم.
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱٤۱۳ق). من لا یحضره الفقیه (ج ۲). قم: جامعه مدرسین، چاپ بیست و دوم.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۵). التهذیب (ج ۱ و ۲). تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ دهم.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۹۰). الاستبصار (ج ۱). تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ نوزدهم.
۱٤. طوسی، محمد بن حسن. (بی‌تا). الفهرست. نجف: المکتبة المرتضویة، چاپ نهم.
۱۵. عاملی، محمد بن حسن (شیخ حر). (۱٤۰۹ق). وسائل الشیعة (ج ۵). قم: آل‌البیت،، چاپ سی و دوم.
۱٦. مامقانی، عبداللّه. (۱۳۸۹). تنقیح المقال. قم: آل‌البیت، سوم.
۱۷. ملکی، محمدامین؛ ساجدی، مهدی. (۱٤۰۱). قاعده یقین و جایگاه آن در استنباط احکام فقهی. پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، ۱۰(۲)، ۳۷۳-۳۸٦.